

واکاوی مبانی و قلمرو تفسیر تطبیقی بر اساس نقد آرای اندیشمندان

فرزانه پوررسول*

زینب بهجت پور**

چکیده

گرچه مطالعات تطبیقی در حوزه تفسیر قرآن کریم با عنوان رشته تفسیر تطبیقی در مجامع علمی تدریس و مورد پژوهش قرار گرفته است اما همچنان زوایای پنهانی در این علم موجود است و از آن جمله مبانی و قلمروی این علم است که در آن رویکردی جامع و مانع موجود نیست و دو زاویه پنهان هستند. ازسوی دیگر واضح است که مبانی و قلمروی یک علم، ابزار اساسی آن علم در جهت نیل به هدف است. پس واکاوی و مشخص نمودن این حیطه جزو ملزومات مطالعات تطبیقی در حوزه تفسیر قرآن کریم است. این پژوهش درصدد آن است که با روش توصیف، تبیین و نقد، به نحو تفصیلی بر اساس نام گذاری و نقد آرای اندیشمندان مبانی و قلمرو تفسیر تطبیقی که اندیشمندان تا کنون مشخص کرده‌اند را به نقد بنشیند و مشخص نماید که مبانی و قلمروهای مطرح شده در این رشته تا چه حدی دقیق و قابل قبول است؟ نتیجه نشان می‌دهد که قلمروی تفسیر تطبیقی وابسته به تعریف محقق از علم تفسیر تطبیقی و به دنبال آن نیز مبانی این علم، وابسته به قلمروی مورد پذیرش محقق خواهد بود و در ادامه بر اساس همین نتیجه در دو عنوان مبانی صحیح و قلمروی صحیح، مبانی و قلمروی بایسته تفسیر تطبیقی کشف و مشخص گردیده است.

واژگان کلیدی: تفسیر تطبیقی، مبانی، قلمرو، آرای اندیشمندان.

۱. بیان مسئله

قرآن کریم که باهدف هدایت انسان نازل شده است، دارای ظاهر و باطن است و در بطن برخی از آیات آن نوعی پیچیدگی نهفته است که به راحتی نمی‌توان از آن پرده برداشت. تفسیر تطبیقی یا همان مطالعه مقایسه‌ای درحوزه تفسیر قرآن کریم، راهی است تا بتوان به بخشی از بطون آیات دست یافت و این از آن جهت است که با مطالعه مقایسه‌ای میان تفاسیر یا کتب مقدس دیگر با قرآن کریم، می‌توان دقیق‌ترین و کامل‌ترین دیدگاه را کشف و تبیین نمود. از سوی دیگر انسان در برابر تراجم میان اندیشه‌های گوناگون که همگی مدعی نجات و رهبری او است، قرار دارد و در تلاش است تا یکی را بردیگری برتری داده و به آن ملتزم شود و این فرآیند تنها به کمک فرآیند تطبیق اندیشه‌ها و نظریه‌های گوناگون با یکدیگر امکان پذیر است.

انجام بررسی‌های تطبیقی نه تنها برای غیرمسلمانان که برای خود مسلمانان نیز کارآمد است؛ چرا که باعث می‌شود ایمان و اعتقاد آنان به کتاب آسمانی، از پشتوانه محکم‌تری برخوردار شود (رحمتی، ۱۳۸۶، ج ۴۹، ص ۱۲). بنابراین در حوزه فعالیت در زمینه تفسیر تطبیقی، نیازمند آن هستیم که از مبانی و قلمرو این علم آگاه باشیم تا با استعانت از این دو بتوانیم نقاط اشتراک و افتراق در تطبیق را به صحیح‌ترین شکل استخراج و قول برتر در مفاهیم قرآنی را برگزینیم.

محقق، بدون آگاهی از مبانی و قلمرو تفسیر تطبیقی، در حقیقت از عناصر اصلی یک تطبیق به دور بوده و این امر سبب خطا در تطبیق و مقارنه خواهد شد. صاحب نظران حوزه تفسیر تطبیقی هر کدام به نسبت تعریف خود از تفسیر تطبیقی، معتقد به اقسامی از مبانی و نوعی از قلمرو شده‌اند. اما سؤال آن است که آرای مطرح شده در این زمینه تا چه میزان درست است؟ و نهایتاً مبانی و قلمرو صحیح در این زمینه کدام است؟

بر اساس پیشینه، مطالعات تطبیقی از دیرباز مورد استقبال اندیشمندان بود و در عصر حاضر تبدیل به نوعی علم شده و در مراکز علمی تدریس می‌شود. کتاب التفسیر الموضوعی اثر سید احمد کومی و محمد احمد یوسف القاسم متعلق به سال ۱۹۸۲

میلادی از نخستین آثار مکتوب در این باره هستند. مبانی و قلمروی تفسیر تطبیقی که نیز از دل این آثار استخراج شده است به خودی خود از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و به نوعی از عناصر اصلی مباحث تفسیر تطبیقی شمرده می‌شود. در عصر حاضر مقالاتی با عنوان تبیین تفسیر تطبیقی و عناصر آن نگاشته شده است که از آن جمله می‌توان مقاله تفسیرمقارن / تطبیقی؛ فرازبانی لغزان و لرزان به قلم آقای هدایت جلیلی و خانم انسیه عسگری را نام برد که در آن تفسیرمقارن / تطبیقی را به مانند یک فرازبانِ نوظهور می‌دانند که همواره همراه با دشواری‌های فراوان است. مقاله نامبرده و سایر مقالات مشابه با آن، به نقد مستقل دیدگاه اندیشمندان در زمینه مبانی و قلمرو و نهایتاً کشف و تبیین مبانی و قلمرو صحیح تفسیر تطبیقی اشاره نموده است. اما هدف نهایی این پژوهش بعد از دسته بندی و نام گذاری آرای اندیشمندان و بررسی دیدگاه آنان در این زمینه آن هم به شکل نقادانه، پاسخگویی به این مهم است و همین امر سبب تمایز این مقاله با سایر مقالات خواهد بود.

با بررسی آرای موجود در زمینه مبانی و قلمرو تفسیر تطبیقی به نقاط ضعف و قوتی در برخی از دیدگاه‌ها دست یافتیم و همین امر انگیزه‌ای شد تا در این پژوهش مبانی و قلمروهای تفسیر تطبیقی را واکاوی و به نقد دیدگاه اندیشمندان صاحب نظر بنشینیم تا بتوان به یک جمع بندی بنیادین و راهگشا در این مسیر دست یافت. بنابراین این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی با نقد دیدگاه صاحب نظران حوزه تفسیر تطبیقی بر آن است تا بداند، مبانی و قلمروی صحیح و دقیق در تفسیر تطبیقی براساس نقد دیدگاه سایر اندیشمندان چیست؟ در پاسخ به این سؤال در هر بخش، بعد از تشریح و تبیین برخی از آرای صاحب نظران، به واکاوی دیدگاه آن‌ها و نهایتاً به بیان نظر مختار خواهیم پرداخت.

۲. تبیین و بررسی مبانی تفسیر تطبیقی

یکی از بایسته‌های مطالعات تطبیقی آن است که در نقد آراء و نظرات، براساس مبانی مورد قبول هر فرد قدم برداریم. از همین جهت در این زمینه باید اطلاعات شایسته به دست آوریم یعنی اطلاعات مرتبط و کافی و کامل و صادق و دقیق



(قراملکی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۷-۱۲۰). به گونه‌ای که این اطلاعات، تطبیق دهنده را به سمت مقارنه‌ای صحیح هدایت نماید.

عبد النبی در کتاب خود این طور مطرح می‌کند که بررسی تفاسیر اعصار گذشته و حال و ترجمه و نقل آن‌ها خود نوعی تفسیر تطبیقی است و این نوع از بررسی می‌تواند چگونگی کیفیت مبانی را مشخص کند (عبدالنبی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۷). زیرا که تفاسیر بر اساس مبانی مفسر تدوین شده‌اند و زمانی که تفاسیر در مقام تطبیق با یکدیگر قرار می‌گیرند، نیازمند مبانی مشخص برای مقارنه میان آن‌ها هستیم و کشف این مبانی تفسیر تطبیقی صرفاً با فرآیند تطبیق امکان پذیر است.

در فرآیند تفسیر تطبیقی زمانی که به مرحله توصیف و تبیین مواضع خلاف و وفاق که آخرین مرحله از فرآیند تطبیق است، می‌رسیم نیازمند بهره بردن از مبانی هستیم و در این مرحله اگر از مبانی کمک نگیریم، تبیین مواضع خلاف و وفاق، ناقص خواهد بود (نجارزادگان، ۱۳۹۲، ص ۱۷-۲۰).

مبانی که جمع مبنا است در لغت نامه دهخدا و فرهنگ عمید به معنای عمارت‌ها و بناها و بنیان‌ها و بنیادها و اساس‌ها (دهخدا، ۱۳۷۱، حرف «م» / عمید، ۱۳۷۱، حرف «م») است. بعضی از محققین علم تفسیر، مقصود از مبانی تفسیر را باورها و اصول پذیرفته شده و مسلّم مفسران می‌دانند (شاکر، ۱۳۹۳، ص ۴۰) و برخی دیگر از اندیشمندان معقدند که باید قید امکان اثبات علمی را به این تعریف اضافه کرد (روحی دهکردی و تجری، ۱۳۹۴، ص ۹۸).

مهم آن است که نباید مبانی تفسیر را با مبانی تفسیر تطبیقی اشتباه کرد و باید نسبت به تفاوت این دو کاملاً آگاه بود؛ مفسران در مطالعه و تفسیر آیات قرآن، هر کدام به تناسب میزان علمی و نوع تخصص و گرایش‌هایی که داشته‌اند، تنها به بررسی جنبه خاصی از قرآن و ذکر بحث‌ها و دیدگاه‌های ویژه‌ای از آن پرداخته‌اند و درست به همین دلیل، تفاسیر موجود، هر یک دارای خصوصیت و امتیازی معین است که به نوبه خود حائز اهمیت است ولی هیچ‌یک از آن‌ها خصیصه‌ای اصولی و بنیادی نیست. چون گاهی چند مفسر، علی‌رغم استفاده از اسلوب‌ها، شیوه‌ها و دیدگاه‌های مختلف در بررسی مسائل قرآنی از یک روش و مبنای تفسیری پیروی کرده‌اند. به عنوان مثال همه

آنان براساس تفسیر به ماثور و روایات، برداشت‌های خود را ارائه داده‌اند (عمید زنجانی، ۱۳۸۷، ص ۴) پس اختلاف مفسران گاهی به سلیقه شخصی آن‌ها برمی‌گردد و زمانی هم اختلاف آن‌ها به روش و مبانی تفسیری آن‌ها مربوط می‌شود (فهیمی تبار، ۱۳۸۵، ص ۵).

بنابراین مبانی تفسیر آن دسته از مبانی است که مفسر به آن‌ها ملتزم است و از آن‌ها در تفسیر خود کمک می‌گیرد و دارای اقسامی همانند کلامی، روشی، گرایشی، صدور، دلالتی، است که هر یک از این‌ها می‌تواند قطعی یا ظنی باشد و اعتبار هر یک، مرتبط به مستندات آن‌ها است (مودب، ۱۳۸۶، ص ۴۱)؛ برای بررسی تفاسیر لازم است چند چیز مورد عنایت قرارگیرد که مهم‌ترین آن‌ها مبانی مفسر در شرح و نگارش آیات قرآن است. یعنی پیش فرض‌های مسلمی که مفسر قبل از ورود به تفسیر، آن‌ها را برمی‌گزیند؛ ممکن است مفسران به تعدادی از مبانی معتقد باشند که طبیعتاً التزام به آن مبانی، در روش تفسیر آن‌ها مؤثر است پس باید نسبت به آن‌ها آگاهی یابیم زیرا که صاحب نظران معتقدند که عدم آگاهی از مبانی مورد اعتقاد مانع کسب نتیجه صحیح خواهد شد؛ اما مبانی تفسیر تطبیقی را می‌توان پایه و ریشه، باور بنیادین به یک مطلبی و تکیه‌گاه اصلی یک محقق، دانست. در حقیقت هرآن چیزی است که محقق با تکیه بر آن وارد کار تفسیر تطبیقی می‌شود. و براساس آن پیش فرض‌ها عملیات مقارنه را انجام می‌دهد و روشن است زمانی که به مرحله توصیف و تبیین مواضع خلاف و وفاق که آخرین مرحله از فرآیند تطبیق در تفسیر است، می‌رسیم نیازمند بهره بردن از مبانی تفسیر تطبیقی هستیم و در این مرحله اگر از مبانی کمک نگیریم، تبیین ناقص خواهد بود.

نکته مهم دیگر آن است که مبنا نباید با قاعده و یا روش اشتباه شود. به‌طور کلی در مواردی که مفسر بر سر دوراهی یا چند راهی می‌ماند و به صحت هیچ کدام یقین ندارد، قواعدی وجود دارد که گزینش یکی از راه‌ها را برای او آسان می‌کند. مثلاً در جایی که لفظ دارای دو معنای حقیقی و مجازی است و قرینه‌ای هم در اثبات معنای مجازی نداریم، قاعده اصالت الحقیقه اجرا خواهد شد (شاکر، ۱۳۸۱، ص ۱۴۲). قواعد در حقیقت از مبانی استخراج می‌شود و مبنا و قواعد باید بر یکدیگر منطبق باشند. ممکن

است در مطالعه اثر تفسیری، یک محقق به عدم استفاده یکی از قواعد در تفسیر مورد مطالعه نقد داشته باشد اما با کمی تأمل مشخص می‌شود که اجازه نداریم بدون آشنایی با مبانی آن مفسر در تفسیر، نسبت به عدم استفاده از آن قاعده نقد داشته باشیم.

روش نیز از مبانی استخراج می‌شود و چگونگی کشف و استخراج معانی و مقاصد قرآن را روش گویند. در حقیقت اختلاف در روش‌ها برگرفته از اختلاف در مبانی است (آزاد و رضایی کرمانی، ۱۳۸۹، ص ۵). روش، راه کشف مجهول و تبدیل آن به معلوم است (شاکر، ۱۳۹۳، ص ۲۹۹). در حقیقت مقصود از روش، استفاده از ابزار یا منبعی خاص در تدوین تفسیر است که معانی و مقصود آیه طبق آن روش روشن می‌شود و نتایج مشخصی به دست خواهد آمد (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۷۱-۷۶). روش‌های تفسیری بر اساس اعتبار و عدم اعتبار و بطلان و صحت، تقسیم می‌شود به تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر روایی، تفسیر علمی، تفسیر عقلی و اجتهادی، تفسیر اشاری (باطنی) و... (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۰) باید توجه داشت که ممکن است مفسری قضیه‌ای را مبنای تفسیر بداند و مفسر دیگر، مبنای آن را باور نداشته باشد؛ مثلاً مبانی روش تفسیری قرآن به قرآن که مفسر در این روش هیچ سهمی برای روایات قائل نیست متفاوت با مبانی مفسری خواهد بود که معتقد به تفسیر نقلی و روایی است و جز آن را نمی‌پذیرد (مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۲، ج ۸، ص ۲۵). مبانی مورد پذیرش اندیشمندان را می‌توان به چهار دسته یعنی مبانی مضیق، مبانی موسع، مبانی غلط و مبانی صحیح تقسیم کرد:

۱-۱ مبانی مضیق

یکی از صاحب نظران در حوزه تفسیر تطبیقی، آقای فتح الله نجارزادگان است که وی مبانی تفسیر تطبیقی را به دو دسته تقسیم می‌کند: الف) مبانی مشترک یا عام، ب) مبانی مختص. از آنجایی که وی معتقد بر سریان تفسیر تطبیقی در مقارنه آرای فریقین است، پس مبانی مورد قبول خود را به شکل حداقلی و محدود به مذهب شیعه و سنی یعنی بر اساس دیدگاه فریقین مطرح نموده است. همین محدود کردن دامنه مبانی

تفسیر تطبیقی به مباحث مربوط به فریقین سبب شد که نام این دسته از مبانی را مبانی مضیق بنامیم که در ادامه به تبیین آن پرداخته خواهد شد.

بخش اول مبانی مشترک در دیدگاه فریقین (مبانی که هر دو مذهب شیعه و تسنن قبول دارند) است که شامل امکان فهم و جواز تفسیر قرآن، حرمت تفسیر به رأی، وجود سطح‌ها و ساحت‌ها برای قرآن، حجیت سنت پیامبر خدا در تفسیر و مصونیت قرآن از تحریف است (نजारزادگان، ۱۳۸۳، ص ۴۱).

ذیل امکان فهم و جواز تفسیر قرآن، سه دیدگاه موجود است:

الف. افراطی: دیدگاه افراطی آن است که فهم کتاب خدا در همه ابعادش ممکن است و برای بهره‌مندی از هدایت قرآن نیازی به تبیین و تفسیر از طریق سنت نیست.

ب. تفریطی: دیدگاه تفریطی (دیدگاه تابعین، جمعی از اهل سنت و اخباریون) و طبق این دیدگاه تفسیر قرآن را (هر چند با فراهم بودن مقدمات لازم برای تفسیر) امری همگانی نمی‌توان تلقی نمود و در واقع دست افراد عادی را به‌طور مستقیم از ساحت قرآن کوتاه می‌داند.

ج. معتدل: دیدگاه معتدل دیدگاه غالب دانشمندان شیعه و اهل سنت است و این به نوعی نظریه‌ای بینابینی است. اینان فهم قرآن را برای غیر ائمه اطهار علیهم السلام امکان‌پذیر می‌دانند. البته بدیهی است که در این دیدگاه به هر کسی بدون فراهم آوردن مقدمات، اجازه تفسیر قرآن داده نمی‌شود و نजारزادگان معتقد است که در امکان فهم و جواز تفسیر قرآن، دیدگاه سوم دیدگاه برتر و صحیح است (ر.ک: همان، ص ۱۹-۲۷).

بخش دوم مبانی مختص در تفسیر فریقین (مبانی‌ای که فقط یکی از مذاهب شیعه یا سنی، آن‌ها را پذیرفته‌اند) که شامل الف: حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیات، ب: حجیت عقل در تفسیر قرآن و ج: حجیت قول صحابه در تفسیر قرآن است (همان، ص ۹۹).

نکته قابل توجه در نقد سخنان ایشان این است که این مبانی مطرح شده توسط آقای نजारزادگان، مبنای تفسیر تطبیقی نیست بلکه این‌ها مبانی هستند که یک مفسر می‌تواند به آن‌ها برای تدوین تفسیر، ملتزم باشد. مبنای تفسیر تطبیقی باید الزامات و

اختصاصات، تفسیر تطبیقی باشد، یعنی آن مبانی که کمک به تطبیق و مقارنه می‌کند و محدود به گروه یا طیف خاصی نیز نباشد. لذا می‌توان به عنوان نقد مطرح نمود که برخلاف دیدگاه نجارزادگان، تفسیر تطبیقی تنها تطبیق بین دیدگاه فریقین نیست که بخواهیم به دنبال این اعتقاد، مبانی را نیز فقط محدود به فریقین کنیم. بلکه گستره تفسیر تطبیقی فراتر از آرای فریقین است و باید بر همین اساس، مبانی را در حیطه مقارنه گسترش دهیم.

۲-۱ مبانی موّسع

از دیگر صاحب نظران در حوزه تفسیر تطبیقی، خانم انسبه عسگری است. وی معتقد است که تاکنون اثری در موضوع مبانی تفسیر تطبیقی به وجود نیامده است و ایده پردازی‌ها، درباره مبانی تفسیر تطبیقی از دایره بیان چیستی آن تجاوز نکرده‌اند (عسگری، ۱۳۹۷، ص ۹۷). خانم عسگری همچنین معتقد است که این مبانی تنها با استقرا قابل شمارش است و قابل حصر منطقی نیستند، پس محدود به موارد یادشده نمی‌شوند و استقرای مبانی تفسیر تطبیقی و حتی گسترش آن‌ها ارتباط مستقیم با تفسیر تطبیقی دارد و همین غیر قابل احصاء دانستن مبانی سبب شد که نام این دسته را مبانی موّسع بنامیم.

وی در کتاب خود، مبانی تفسیر تطبیقی را به دو بخش تقسیم می‌کند: بخشی مربوط به تفسیر بودن آن است و بخشی مربوط به تطبیقی بودن آن. مبانی تفسیر تطبیقی از حیث تفسیر بودنش شامل تمام مبانی تفسیر بما هو تفسیر است. برای مثال الهی بودن متن قرآن و این در تمام تفاسیر مبنی است. اما بخشی از مبانی ناظر به بخش تطبیقی بودن هستند که مهم‌ترین آن‌ها شامل موارد زیر است (همان).

۱. وجود اختلاف در تفسیر آیات از حیث مذهب (مذهب مفسر در تفسیر آیات توسط آن مفسر اثر گذاشته باشد)
۲. حقانیت باورهای خاص مذهبی (پیش فرض مفسری که دیدگاه او را بررسی می‌کنیم درباره سهم باورهای خاص مذهب خود و دیگران از حقانیت)
۳. اعتبار منابع خاص تفسیر (اینکه مفسر از چه منابعی در تفسیر آیات بهره برده



است بسیار کلیدی و مهم است: عقل، نقل، کشف و شهود و...)

۴. اعتبار کتاب‌های تفسیری (میزان اعتبار کتاب‌های تفسیری یک مذهب، نزد مفسر مذهب مقابل چقدر است؟)

اینکه ایشان، مبانی را به شکل مجزا ناظر بر تفسیر و تطبیق دانسته است، کار ارزنده‌ای است اما به نظر می‌آید اشکال کارشان این است که وی با اینکه مدعی آن شده که تفسیر تطبیقی فراتر از مذهب است ولی مبانی مورد اعتقاد خویش را در حوزه مذهب بیان کرده است. علاوه بر این، نامحدود دانستن مبانی گستره تفسیر تطبیقی، خود به نوعی آسیب به فرآیند تطبیق و مقارنه است زیرا که در ابتدا ذکر شد، محقق‌هایی که به دنبال تطبیق است باید به تمام مبانی علم داشته باشد، در حالی که بسیط دانستن گستره تفسیر تطبیقی، مانع علم محقق به مبانی است. نکته دیگر آن که محقق در تفسیر تطبیقی به دنبال آن است که به کمک مبانی مشخص دست به تطبیق بزند و در اصل مبانی در خدمت تطبیق باید باشد، اما زمانی که وضوح مبانی را مرتبط و وابسته به گستره تفسیر تطبیقی بدانیم، این امر باطل است؛ مانند آن است که بخواهیم برای مثال، با الف، مورد ب را تبیین کنیم و از طرف دیگر معتقدیم که وضوح مورد الف خود وابسته به تبیین مورد ب است و این دور است و باطل شمرده می‌شود.

باید توجه داشت که خانم عسگری برخلاف آقای نجارزادگان که خودش با انجام تفسیر تطبیقی به کشف مبانی دست یافته، از بررسی چستی تفسیر تطبیقی، نوعی از قلمرو را برای مقارنه پذیرفته و درباره همان به توصیف مبانی و روش می‌پردازد و او خود مبانی را تدوین نکرده بلکه بعد از نظاره رویکرد تطبیقی در تفاسیر سنتی مبانی آن‌ها را استخراج کرده است.

در ادامه به این موضوع که مبانی و قلمرو بر یکدیگر چه تأثیری دارند، به شکل کامل‌تری اشاره خواهد شد؛ بر اساس دیدگاه خانم عسگری، در فرآیند تفسیر تطبیقی، باید مشخص باشد که داوری و تطبیق، بر اساس مبانی مشترک طرفین صورت گرفته است یا بر اساس مبانی مختص یک طرف از طرفین تطبیق؟ وی معتقد است که در بررسی و تطبیق عالمانه دیدگاه‌های تفسیری به دو شیوه پیش می‌رویم: الف: داوری بر اساس مبانی مشترک؛ ب: داوری بر اساس مبانی مختص. اگر هدف تفسیر تطبیقی

ایجاد وفاق، هم‌اندیشی و تقریب میان مذاهب اسلامی در فهم و تفسیر قرآن باشد، مفسر باید نخست مبانی مشترک و مورد قبول مذاهب مختلف مورد نظرش را شناسایی کند و سپس در کار تطبیق و مقارنه، همان مبانی را مورد توجه قرار دهد و اگر هدف رد و انکار دیدگاه یکی از طرفین باشد، معمولاً از مبانی مختص تفسیری استفاده می‌شود (عسگری و شاکر، ۱۳۹۴، ص ۴-۲۱).

واضح است که این شکل از تطبیق که به نوعی در مقام قانون‌گذاری برای تطبیق در تفسیر است، یک روش جانب‌دارانه است و به نوعی با اهداف اخلاقی یک محقق در تضاد است. علاوه بر این با اینکه ایشان معتقد بودند که باید مبانی تفسیر و تفسیر تطبیقی را مجزا از یکدیگر بدانیم، اما در این اثر خود به نوعی دچار خطا شده‌اند و از مبانی مختص که به تأکید ایشان همان مبانی خاص مفسر است برای داوری در فرآیند تطبیق کمک گرفته است.

۳-۱ مبانی غلط

از دیگر صاحب‌نظران در این عرصه آقایان قراملکی و رضایی اصفهانی هستند که این افراد هم به نوعی به ورطه در آمیختگی مبانی تفسیر و تفسیر تطبیقی دچار شده‌اند و این امر نادرستی است که مبانی مفسر در تفسیر را به عنوان مبانی تفسیر تطبیقی برگزینیم. برای نمونه آقای قراملکی معتقد است که هر گزاره‌ای بر مجموعه‌ای از گزاره‌های پایه و مفاهیم بنیادی استوار است و تأمل در این مبانی و مقایسه مبانی دیدگاه‌ها در مطالعه تطبیقی که گاهی مصرّح و گاهی غیر مصرّح بیان شده است، گریزناپذیر است. ایشان در ادامه کلام خود بیان می‌کنند که روشمندی اقتضاء می‌کند که مبانی هر دو نظریه جست‌وجو شود و مبادی تصویری و تصدیقی هر دو دیدگاه بررسی گردد تا ابعاد و اضلاع نظریه‌ها مکشوف شود و شباهت و تفاوت واقعی آن‌ها بیشتر رخ نماید (قراملکی، ۱۳۹۵، ص ۳۱۸).

آقای رضایی اصفهانی در بحث مبانی تفسیر تطبیقی بیان می‌کند که از آن جا که مفسر قرآن در تفسیر آیات، مطالب را به خداوند متعال نسبت می‌دهد، پس نیازمند یک دسته از دلایل و قراین قطعی و علمی (همان مبانی) است که گاهی برگرفته از آیات و

روایات و گاهی برگرفته از علوم قطعی است. در ادامه، وی به بررسی مبانی گرفته شده از علوم غیرقطعی اشاره‌ای دارند (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۹، ص ۷) که با دقت در این سخنان و مراجعه به سایر آثارشان روشن می‌شود که این دو اندیشمند دچار خلط میان مبانی تفسیر و تفسیر تطبیقی شده‌اند.

۴-۱ مبانی صحیح

با نقد آرای صاحب نظران چه در مبانی مضیق، چه در مبانی موسع و چه در مبانی غلط روشن شد که در تعیین مبانی تفسیر تطبیقی، باید به دنبال آن باشیم که کدام یک از مبانی، راجع به تفسیر تطبیقی است نه راجع به علم تفسیر. بنابراین اصل اساسی در تعیین مبانی صحیح تفسیر تطبیقی آن است که دچار خلط بین دو واژه تفسیر و تفسیر تطبیقی نشویم.

طبق توضیحات بالا، برخی از مبانی صحیح تفسیر تطبیقی عبارت خواهد بود از:
الف: امکان مقارنه داشتن: زیرا اگر امکان مقارنه و تطبیق نباشد به طور کلی تفسیر تطبیقی شکل نخواهد گرفت.

ب: وجود اختلاف بین طرفین تطبیق: زیرا اگر اختلافی بین طرفین نباشد اصلاً نیازی به مقارنه نیست.

د: اقتضای طرفین مقارنه: طرفین مقارنه نسبت به هم در خور و دارای اقتضا باشند به نوعی که قابلیت تحلیل موجود گردد.

ه: بررسی دقیق تمام منابع مربوط به طرفین مقارنه: زیرا در غیر این صورت نمی‌توان ادعا داشت که تطبیق جامعی انجام شده است.

و: داشتن نگاه متحد الشکل به طرفین مقارنه و دوری از جانبداری

ز: بهره‌گیری از روش صحیح سنجش و مقایسه و رعایت انسجام در تطبیق

موارد دیگری نیز می‌توان به این لیست افزود که به جهت جلوگیری از اطاله سخن از این امر پرهیز می‌گردد (برای مطالعه بیشتر، رک: معدن‌دار، ۱۳۹۸، فصل دوازدهم و سیزدهم). اما همانطور که مشخص است تمام این مبانی به شکل تام ناظر به تفسیر تطبیقی است نه به مبانی مورد نظریک مفسر در تألیف تفسیر خویش.



۲. تبیین و بررسی قلمروی تفسیر تطبیقی

با استنباط عقلی می‌توان فهمید که مبانی مورد اعتقاد هر صاحب نظری در حوزه تفسیر تطبیقی، ملازمه مستقیم با تعریف و قلمروی تفسیر تطبیقی از نگاه وی دارد، برای مثال اگر شخصی تعریف و قلمروی تفسیر تطبیقی را محدود به مباحث فریقین بداند، مبانی مورد اعتقاد وی در تفسیر تطبیقی نیز به همین جهت نزول می‌کند. پس اهمیت شناخت قلمرو از نگاه صاحب نظران در جهت شناخت دقیق مبانی تفسیر تطبیقی، به وضوح قابل درک است. از این رو برای کشف قلمروی دقیق تفسیر تطبیقی نیازمند بررسی و واکاوی در تعاریف اصطلاحی مطرح شده در این حوزه هستیم و با بررسی تعاریف مطرح شده، می‌توان قلمروی تفسیر تطبیقی را چهار دسته تقسیم کرد: قلمروی حداقلی، قلمروی حداکثری و قلمروی حدوسطی و قلمروی صحیح.

۲-۱ قلمروی حداقلی

در این دیدگاه صاحب نظران، تعریف تفسیر تطبیقی را آن قدر ضیق می‌نمایند که قلمرو آن‌ها محدود به بخشی از ابعاد علم تفسیر تطبیقی خواهد شد و از این روی در این پژوهش نام این قلمرو را قلمروی حداقلی نامیدیم. برخی همچون نجارزادگان، تعریف تفسیر تطبیقی یا مقارن را به بررسی مقایسه‌ای میان دیدگاه‌های شیعه و اهل سنت، درباره مفاهیم قرآن محدود کرده و مراد از این تطبیق را، مقایسه میان دو مکتب از مکاتب تفسیری و روش‌های گوناگون تفسیری چون روش ادبی، روایی و کلامی نمی‌دانند، بلکه بررسی تطبیقی تفسیر آیات را، فارغ از روش‌ها و مکاتب تنها براساس دو منظر شیعه و اهل سنت فرض می‌کنند (نجارزادگان، ۱۳۸۳، ص ۱۳). در این دیدگاه، قلمروی حداقلی را مشاهده می‌کنیم زیرا که تعریف تفسیر تطبیقی تنها محدود به بررسی دیدگاه بین فریقین شده پس قلمروی این علم هم به تبع تعریف، محدود به حداقل حد ممکن خواهد شد و جامعیت ندارد.

بعضی دیگر تفسیر تطبیقی را چنین تعریف کرده‌اند که مفسرآیاتی از قرآن را محور تطبیق خویش قرار داده، سپس به جست و جوی آرای مفسران - اعم از قدما و متأخران و اعم از اینکه روش تفسیری آن‌ها عقلی یا نقلی باشد - همراه با ذکر ادله و احتمالات

مطرح شده اقدام می‌کنند و بعد به مقایسه و ارزیابی میان آن‌ها می‌پردازند (ایازی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۱). این دیدگاه هم مانند دیدگاه قبلی، دیدگاه حداقلی نسبت به قلمرو تفسیر تطبیقی است زیرا که تعریف این علم محدود به تفسیر موضوعی، آن‌هم فقط در بستر آرای مفسران است در حالی که تفسیر تطبیقی از وسعت بالاتری برخوردار است.

همچنین فهد بن عبد الرحمن رومی در تعریف تفسیر تطبیقی می‌گوید: تفسیر تطبیقی (مقارن) آن است که محقق آیه یا آیاتی را انتخاب کند و همه نصوص مرتبط با موضوع آن آیه، اعم از سایر آیات قرآنی، احادیث نبوی و معصومین علیهم السلام، اقوال صحابه و تابعان و سایر مفسران و متون سایر کتاب‌های آسمانی مرتبط با آیه را گرد آورد و میان آن‌ها مقایسه کند ادله هر یک را بیان و با ترجیح دیدگاه برتر، سایر دیدگاه‌ها را نقد کند (رومی، ۱۴۱۶ق، ص ۶۰) این تعریف و قلمرو هم مانند موارد قبل تنها به تفسیر موضوعی اشاره دارد و محدود کردن تعریف و قلمرو به صرف تفسیر موضوعی آیات، مانعیت در تعریف ندارد. زیرا که این تعریف با قیودی همچون بررسی آیات قرآن و احادیث معصومان و... مناسب تفسیر موضوعی است نه تفسیر تطبیقی.

حسن غالب نیز در کتاب خویش، تفسیر تطبیقی را از موضوعات جدید در تفسیر قرآن به شمار آورده است. ایشان آیات مرتبط با قواعد و اصول کلی قرآن درباره عقیده، هستی، تاریخ و جامعه را قابل تطبیق بر آیات دیگر می‌داند که جزئیات اصول و قواعد کلی مذکور را گفته‌اند. ایشان در این باره تعبیر «سازگاری شگفت‌انگیز نظریه و تطبیق» را به کار برده و گفته است که انجام تفسیر، با در نظر گرفتن چنین نگاهی به قرآن و بر اساس آن، همان تفسیر تطبیقی است (غالب، ۱۴۲۴ق، ص ۱۱). این نگاه به قلمروی تفسیر تطبیقی هم نوعی از نگاه حداقلی است چون اشاره به فرآیند تفسیر قرآن به قرآن دارد و حتی می‌توان گفت این نگاه به گونه‌ای خارج از قلمروی تفسیر تطبیقی است زیرا تفسیر قرآن به قرآن تطبیق و مقایسه نیست بلکه این روش صرفاً نوعی استعانت گرفتن از آیات برای تبیین آیات دیگر است.

پس تمام تعاریف به ویژه تعریف دوم به صورت جزئی تنها به بعضی از ابعاد تفسیر تطبیقی نظر دارند، اما دامنه تفسیر تطبیقی می‌تواند بسیار فراتر از مطالعه تطبیقی آرای مفسران شیعه درباره مفاهیم قرآن یا حتی فراتر از محدوده بررسی آرای مفسران قدیم و





جدید و ارزیابی آنان بوده و می‌توان به حوزه مطالعات تطبیقی میان قرآن و عهدین یا میان دو مکتب تفسیری یا دوروش تفسیری و... تعمیم داده شود (طیب حسینی، ۱۳۸۲، ج ۸، ص ۲۲۳).

۲-۲. قلمروی حداکثری

در این دیدگاه که نام آن را دیدگاه حداکثری نهادیم، صاحب نظران، تعریف تفسیر تطبیقی مورد تأیید خود را آن قدر وسعت می‌دهند که قلمرو آن‌ها از ابعاد علم تفسیر تطبیقی خارج خواهد شد. برخی همچون خرمشاهی معتقدند که تفسیر تطبیقی به تفسیر جهت داده است و توانسته قرآن را در متن زندگی مسلمان قرار دهد تا انسان همواره از هر آیه، پیام و رهنمود مناسب را دریابد. پس تفسیر تطبیقی نه تطبیق میان فقرات کلام در آیات مختلف است و نه مقایسه میان قرآن با نظریات ادیان دیگر، بلکه منظور تطبیق تعالیم و دستورات کلی قرآن به زندگی انسان معاصرو به تعبیری، کاربردی کردن تعالیم قرآن است (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۶۴۰-۶۴۱). همان‌طور که از تعریف مطرح شده مشخص است، وی تفسیر تطبیقی را به معنای مقایسه نگرفته است بلکه به معنای کاربردی سازی فرض نموده و همین امر سبب به خطا رفتن ایشان در تعیین قلمرو شده است.

دیدگاه دیگر در این زمینه، دیدگاه رضایی اصفهانی است که وی تفسیر تطبیقی و مقارنه‌ای را تطبیقی بین شیعه و سنی، بین قرآن و عهدین، بین قرآن و علوم می‌داند؛ طبق این نظر، موضوعات بین‌رشته‌ای یا بین‌مذهبی یا بین‌ادیانی و بررسی آن در هر دو طرف در تفسیر تطبیقی جا دارد (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۵) رضایی اصفهانی شمول مطالعات تطبیقی را بین قرآن و کتاب مقدس، بین شیعه و مذاهب اهل سنت و بین قرآن و علوم جایز می‌داند. البته در مورد سوم دو نکته را یادآور می‌شود: ۱. روش تفسیر علمی اگر به صورت استخراج همه علوم از ظواهر قرآن باشد، معتبر نیست، چون مبنای آن غلط است (همو، ۱۳۷۵، ص ۳۷۸) و اگر به صورت تطبیق علوم بر قرآن باشد، چنانچه سبب تحمیل نظریه‌های علمی بر قرآن شود، باطل است (همو، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۸۱). ۲. شیوه مطالعات و تحقیقات تطبیقی یکی از اقسام روش

تحقیق میان رشته‌ای و تفسیر علمی قرآن است ولی تحقیقات میان رشته‌ای منحصر در روش تطبیقی نیست (همو، ۱۳۸۹، ص ۴۳)

نوعی تضاد در تعریف و تعیین قلمرو از جانب رضایی اصفهانی دیده می‌شود زیرا ایشان، مطالعات تطبیقی قرآن را شامل ۱. شیوه تطبیق بین قرآن و کتب ادیان دیگر، ۲. تفسیر تطبیقی بین شیعه و اهل سنت و ۳. تطبیق بین رشته‌ای (موضوعات قرآن و علوم دیگر) می‌داند؛ یعنی وی از سویی تفسیر تطبیقی را آن قدر محدود نموده که به دیدگاه شیعه و اهل سنت بسنده می‌نماید و از سوی دیگر به تطبیق در قرآن آن قدر وسعت داده که حتی ملتزم به تطبیق بین رشته‌ای هم می‌شود. در حالی که تفسیر تطبیقی در حقیقت همان مطالعات تطبیقی قرآن است و نمی‌توان تفسیر تطبیقی و مطالعات تطبیقی در قرآن را امور مجزایی دانست. همچنین در هر سه شکل مطالعات تطبیقی که ایشان نام برده‌اند نیازمند رجوع و مقایسه (تطبیق) در تفاسیر قرآن هستیم و گویا ایشان از این موضوع غفلت ورزیده‌اند.

۳-۲. قلمروی حد وسطی

قلمروی دیگری که علم تفسیر تطبیقی را می‌توان به کمک آن مرزبندی کرد، قلمروی حد وسطی است. یعنی عبور از مسیر میانه برای تشخیص محدوده تفسیر تطبیقی. بعضی همچون قراملکی و دیگران در تعریف مطالعه تطبیقی این‌طور استدلال کرده‌اند (قراملکی، ۱۳۸۵، ص ۲۵۴-۲۵۵) که باید تفسیر تطبیقی را بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های مفسران با اختلاف منهج یا مذهب در تفسیر یک یا چند آیه یا سوره‌ای یا موضوعی قرآنی و سپس عرضه آن دیدگاه‌ها بر میزان و روش صحیح تفسیر بدانیم (ر.ک: الخالدی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۸) سپس برای دستیابی به شناخت صحیح آن آیه یا موضوع، به فهم و تبیین مواضع وفاق و خلاف پردازیم.

در این مقایسه کشف اختلاف‌ها و شباهت‌ها هدف تفسیر تطبیقی نیست، بلکه ابزاری است برای رسیدن به هدف تفسیر یعنی فهم و شناخت صحیح. شرط لازم تفسیر تطبیقی آن است که حتماً مقایسه میان دیدگاه‌های دو مذهب یا دو مکتب تفسیری یا دو مفسر مختلف یا میان معارف قرآن با آموزه‌های کتب مقدس یا سایر

معارف بشری مانند مقایسه حقوق زن در قرآن و عصر جاهلیت یا حقوق زن در غرب باشد (طیب حسینی، ۱۳۸۲، ج ۸، ص ۲۲۴). از مباحث مطرح شده مشخص می‌شود که این تعریف هرچند از دیدگاه حداکثر محدودتر است و از دیدگاه حداقلی، کامل‌تر است، اما باز هم همه گونه‌های تفسیر تطبیقی را در بر نمی‌گیرد.

همچنین خانم عسگری بعد از ایراد وارد کردن به تعریف نجارزادگان، بر این دیدگاه است که نباید گستره و مرز تفسیر تطبیقی را محدود به همین دو مذهب کرد، بلکه می‌توان گستره آن را تا مذاهب دیگر غیر از شیعه و سنی هم گسترش داد زیرا که گرایش‌های مذهبی، بخش عمده‌ای از اختلافات تفسیری را دامن زده است و همین امر سبب به وجود آمدن تفاسیر با جهت‌گیری‌های خاص مذهبی شده است و طبق همین امر بررسی مذاهب دیگر نیز جایز است (عسگری و شاکر، ۱۳۹۴، ص ۷). پس چون تطبیق در جایی امکان دارد که پای تعدد در میان باشد، در چنین تفسیری هم ملاک تعدد، مذهب است و علاوه بر این در سایر وجوه تفسیر تطبیقی / مقایسه‌ای هم باید ابتدا ملاک تعدد آراء مشخص شود و بعد معلوم شود که قلمرو مقایسه چیست و یا از چه جهت مقایسه دیدگاه‌ها می‌خواهد صورت بگیرد (همان، ص ۱۸).

وی در تعریف مطالعات تطبیقی سه گونه تطبیقی را بیان می‌کند: ۱. دست کم یک طرف مقایسه آیات قرآن باشد که شامل مقایسه آیات قرآن با هم، مقایسه آیات قرآن با احادیث، مقایسه آیات قرآن با کتب آسمانی دیگر و مقایسه آیات قرآن با دستاوردهای علوم بشری اعم از علوم انسانی و دیگر علوم است. ۲. دست کم یک طرف مقایسه، آرای تفسیری است که شامل مقایسه آرای تفسیری به طور مطلق (اعم از تفاسیر نقلی و اجتهادی) یا به شکل محدود (شیعه و سنی) و مقایسه دیدگاه مفسران با نظر فقها و دانشمندان علوم انسانی و طبیعی است. ۳. مقایسه مناهج و اتجاهات تفسیری. ایشان بعد از بیان این سه گونه به بررسی و نقد برخی و پذیرش برخی دیگر می‌پردازد (همان، ص ۱۹).

مهم آن است که ایشان در تعیین قلمروی تفسیر تطبیقی پس از تأیید اجمالی گونه‌ی دوم (یک طرف تطبیق آرای تفسیری باشد) از دو عنصر تعدد آراء و محدودسازی تفاسیر کمک می‌گیرد و معتقد است که با این دو عنصر می‌توان تطبیق را به شکل

صحیح انجام داد. درحالی که نیاز است در تفسیر تطبیقی ابتدا به عنصر اقتضای مقارنت (مقایسه) نظر داشته باشیم و سپس به دنبال موارد دیگر باشیم. علاوه بر این، مقایسه آیات قرآن با احادیث که بعد از اندکی نقد مورد پذیرش ایشان قرار می‌گیرد نیز امر مقبولی نیست زیرا که مقایسه قرآن با حدیث اقتضای مقایسه ندارد و عرضه حدیث بر قرآن تنها از جهت سنجش اعتبار است درحالی که در مقام مقایسه باید جایگاه طرفین مقایسه برابر باشد و جایگاه قرآن از احادیث بالاتر است. در مورد تفسیر قرآن به قرآن نیز بالاتر ذکر شد که آیات قرآن را نمی‌شود با هم مقایسه کرد بلکه باید آن‌ها را به خدمت هم درآورد و این کار تفسیر موازنه‌ای است نه تطبیقی. نکته بعد آن که ایشان در پذیرش گونه دوم باید دقت نظر داشته باشند که درگیر تفسیر میان رشته‌ای نشوند و در محدوده تفسیر تطبیقی باقی بمانند زیرا که تطبیق بین قرآن و علوم دیگر از محدوده تفسیر تطبیقی خارج و وارد عرصه علم دیگری می‌شود. البته شایان ذکر است که در میان تعاریف و قلمروها، دیدگاه ایشان متقن‌تر و کامل‌تر است.

۲-۴. قلمروی صحیح

پس از بررسی و نقد هر سه مرزبندی که تا به حال از سوی اندیشمندان انجام گرفته یعنی قلمروی حداقلی، قلمروی حداکثری و قلمروی غلط حال نوبت به تعیین قلمرو صحیح می‌رسد که از دیدگاه این پژوهش، قلمروی صحیح برای تفسیر تطبیقی باید از تمام اشکالات قلمروهای سه گانه مطرح شده خالی باشد. قلمروی تفسیر تطبیقی به معنای تبیین گستره تفسیر تطبیقی و دایره احاطه آن است و محقق باید در فرآیند تفسیر تطبیقی در قلمروی مشخص این علم به مقارنه و تطبیق بپردازد. پس در قلمروی تفسیر تطبیقی به دنبال محدوده و مرز شمول تطبیق در تفسیر هستیم و با کمی دقت مشخص گردید که قلمروی این علم بستگی به تعریف ما از این علم دارد و ملازمه مستقیم بین این دو قطعی و الزامی است. بنابراین یک تعریف درست از تفسیر تطبیقی سبب خواهد شد که قلمروی صحیح این علم را بشناسیم.

در مبحث قلمرو تفسیر تطبیقی باید دقت داشت که تعریف تفسیر تطبیقی عبارت است از تفسیری که منسوب به تطبیق است و لا غیر و این همان تعریف کامل و جامع



از تفسیر تطبیقی است که می‌توان ارائه نمود. در حقیقت کلمه تفسیر، قلمرو را و کلمه تطبیق، روش را به ما نشان می‌دهد. قلمرو باید ناظر به تفسیر باشد نه ناظر به افکار مفسر تفسیرمقارن. مطالعات تطبیقی تا زمانی که از تفسیر و مقدمات تفسیر خارج نشود نامش تفسیر تطبیقی است در غیر این صورت بین رشته‌ای است. پس تفسیر تطبیقی بر اساس تعریفش یک حیطة‌ایی دارد که باید مقارنه در آن قلمرو اتفاق بیفتد و معادل دقیق قلمرو، مقارنه یا همان مقایسه است نه کاربردی سازی و سایر موارد و همین عنصر مقایسه در حوزه تفسیر و مقدماتش سبب تولید ایده و محتوای جدید در تفسیر تطبیقی می‌شود زیرا که تفسیر تطبیقی یک روش مطالعاتی است نه یک سبک یا اسلوب و لازم است این روش مطالعاتی به شکل کاملاً جزئی برای محقق به ویژه در زمینه مبانی و قلمرو، مفهوم باشد.

نتیجه‌گیری

واکاوی در مبانی و قلمرو مورد اعتقاد اندیشمندان مشخص نمود که محقق، در زمینه تفسیر تطبیقی، محتاج به آگاهی از این دو عنصر کلیدی است زیرا که محقق بدون آگاهی از این دو، در حقیقت از عناصر اصلی یک تطبیق به دور است و چنانچه مبانی و قلمروی این علم به درستی تعیین نشود، خطا در تطبیق و مقارنه در تفسیر تطبیقی به وجود خواهد آمد. بنابراین صاحب نظران حوزه تفسیر تطبیقی هر کدام به نسبت تعریف خود از تفسیر تطبیقی، معتقد به اقسامی از مبانی و نوعی از قلمرو شده‌اند که با بررسی دیدگاه آنان و با هدف تعیین مبانی و قلمرو صحیح نتایجی مشخص گردید:

۱. در حوزه بحث تفسیر تطبیقی مبانی دو شکل دارد یکی مبانی در علم تفسیر است که همان اصول اولیه مفسر در تألیف تفسیر را مبانی مورد قبول مفسر می‌دانیم و دیگری مبانی در علم تفسیر تطبیقی که به معنای تکیه‌گاه اصلی یک محقق در جهت ورود به تطبیق و مقارنه است. در این پژوهش منظور از مبانی، مورد دوم است.
۲. در بحث تفسیر تطبیقی اگر می‌خواهیم مبنای خاصی را پیدا کنیم لازم است بینیم چه تعریف و چه قلمرویی برای تفسیر تطبیقی داریم. برای مثال اعتقاد داریم

تفسیر تطبیقی در حیطه درون دانشی اتفاق می‌افتد یا معتقدیم که تفسیر تطبیقی یک بحث فرامذهبی و فراادیانی و برون مذهبی است. هر کدام از این نتایج، میناساز است. مبانی مورد اعتقاد هر صاحب نظری در حوزه تفسیر تطبیقی، ملازمه مستقیم با تعریف و قلمروی تفسیر تطبیقی از نگاه وی دارد. برای مثال اعتقاد به گستره تفسیر تطبیقی در مباحث بین رشته‌ای سبب نیل مبانی به مباحث بین رشته‌ها خواهد شد و یا گستره‌ای که محدود به دیدگاه فریقین است سبب محدود شدن مبانی در تطبیق می‌شود.

۳. با دسته بندی، نام‌گذاری و نقد کامل سه دسته از مبانی نشئت گرفته از دیدگاه اندیشمندان یعنی مبانی مضیق، موسع و غلط، مواردی از مبانی صحیح تفسیر تطبیقی و شکل به کارگیری آن‌ها همچون امکان مقارنه، عدم جهت‌گیری برای جلوگیری از تطبیق جانب‌دارانه و غلط و ... مشخص گردید.

۴. در زمینه کشف قلمرو تفسیر تطبیقی مشخص شد که باید به دنبال قلمرویی باشیم که هم جامعیت داشته باشد و هم مانعیت و قلمرو باید قلمروی تطبیق و مقارنه باشد که این ملازمه مستقیم با تعریف صحیح از تفسیر تطبیقی دارد. بنابراین در دیدگاه حداقلی برخی آن قدر از وسعت تعریف تفسیر تطبیقی می‌کاهند که قلمرو آن‌ها تنها محدود به بخشی از ابعاد علم تفسیر تطبیقی می‌شود و جامعیت ندارد. برخی دیگر در دیدگاه حداکثری آن قدر به وسعت تعریف تفسیر تطبیقی می‌افزایند که قلمرو آن‌ها از ابعاد علم تفسیر تطبیقی خارج می‌شود و در علوم بین‌رشته‌ای و ... وارد می‌شود و مانعیت ندارد. برخی دیگر راه میانه در مرزبندی را رفته‌اند که همان قلمروی حدوسطی است. اما به نظر آمد که برای هر سه گروه به دلیل تعریف غیر دقیق از تفسیر تطبیقی، اشکالاتی متصور است که خالی شدن از این اشکالات و بیان تعریف دقیق تفسیر تطبیقی که عبارت است از تفسیری که منسوب به تطبیق است و لا غیر، سبب دسترسی به قلمروی صحیح خواهد شد.



منابع

۱. آزاد، علیرضا و رضایی کرمانی، علیرضا (۱۳۸۹)، "بررسی تطبیقی مبانی خاص روش‌های تفسیر قرآن و انگاره‌های هرمنوتیست‌های کلاسیک"، *مطالعات اسلامی*، شماره ۵۸؛
۲. امامی، عبدالنبی (۱۳۸۹)، *فرهنگ قرآن / اخلاق حمیده*، مطبوعات دینی، قم.
۳. ایازی، محمدعلی (۱۴۱۴)، *المفسرون حیاتهم ومنهجهم*، وزارت ارشاد، تهران.
۴. الخالدی، صلاح عبدالفتاح (۱۴۱۸ق)، *التفسیر الموضوعی بین النظرية والتطبيق*، دار النفائس، اردن.
۵. خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۷)، *دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی*، دوستان، تهران.
۶. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۱)، *لغت‌نامه*، دانشگاه تهران، تهران.
۷. رحمتی، حسینعلی (۱۳۸۶)، «بایسته‌های پژوهشی در موضوع قرآن و جهان معاصر»، نشریه پژوهش‌های قرآنی، شماره ۴۹.
۸. رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۹)، «روش‌شناسی مطالعات تطبیقی در تفسیر قرآن»، *تحقیقات علوم قرآن و حدیث*، دوره ۷، شماره ۱.
۹. رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۵)، «روش برداشت علمی از قرآن»، *پژوهش‌های قرآنی*، دوره ۱۲، شماره ۴۵.
۱۰. رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۰)، *پژوهشی در اعجاز علمی قرآن*، کتاب مبین، رشت.
۱۱. رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۷)، *تفسیر قرآن مهر، پژوهش‌های تفسیری و علوم قرآن*، قم.
۱۲. رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۷۵)، *درآمدی بر تفسیر علمی قرآن*، اسوه، قم.
۱۳. رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۸۶)، *قرآن و علم، پژوهش‌های تفسیری و علوم قرآن*، قم.
۱۴. روحی دهکردی، احسان و رضایی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۹۴)، «تجری / اصطلاح‌شناسی مبانی تفسیر»، *پژوهش‌های قرآنی*، شماره ۴.
۱۵. رومی، فهد بن عبدالرحمن (۱۴۱۶)، *بحوث فی اصول التفسیر*، مکتبة التوبة، بیروت.
۱۶. شاکر، محمدکاظم (۱۳۸۱)، «ترمیم‌ولوژی مبانی و روش‌های تفسیر قرآن»، *مقالات و بررسی‌ها*، شماره ۷۲.
۱۷. شاکر، محمدکاظم (۱۳۹۳)، *مبانی و روش‌های تفسیری*، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر



- المصطفی، قم.
۱۸. عسگری، انسیه و شاکر، محمدکاظم (۱۳۹۴)، «تفسیر تطبیقی: معنایابی و گونه‌شناسی»، پژوهش‌های تفسیر تطبیقی، شماره ۲.
۱۹. عسگری، انسیه (۱۳۹۴)، «ضوابط علمی و کاربردی در روش تفسیر تطبیقی»، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۴.
۲۰. عسگری، انسیه (۱۳۹۷)، جریان‌شناسی تفسیر تطبیقی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم.
۲۱. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۷)، مبانی و روش‌های تفسیر قرآن، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
۲۲. عمید، حسن (۱۳۷۱)، فرهنگ عمید، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۲۳. غالب، حسن (۱۴۲۴ق)، مدخل جدیدة للتفسیر، دار الهادی، بیروت.
۲۴. فهیمی تبار، حمیدرضا (۱۳۸۵)، «روش‌شناسی تفسیر منهج الصادقین»، پژوهش‌های قرآنی، دوره ۱۲، شماره ۴۶.
۲۵. قراملکی، احد فرامرز (۱۳۸۵)، روش‌شناسی مطالعات دینی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد.
۲۶. طیب حسینی، محمود (۱۳۸۲)، دایرةالمعارف قرآن کریم، بوستان کتاب، قم.
۲۷. معدن‌دار، عباس (۱۳۹۸)، روش تحقیق تطبیقی در علوم انسانی، سمت، تهران.
۲۸. مؤدب، رضا (۱۳۸۶)، مبانی تفسیر قرآن، دانشگاه قم، قم.
۲۹. نجارزادگان، فتح‌الله (۱۳۹۲)، بررسی تطبیقی مبانی تفسیر قرآن، سمت، تهران.
۳۰. نجارزادگان، فتح‌الله (۱۳۸۳)، تفسیر تطبیقی، مرکز جهانی علوم اسلامی، قم.

